

این کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران

این کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران

اندر آید اندران خوار و خجل هم نکر و ساکن ز چندین دهان
 سیر گشته سیر گوید سینه هنوز نیست آتش نیست تابش نیست سوزنا
 آنکه او ساکن شود از کن فلکان چونکه جز در و خست این نفس ما
 این قدم حق را بود کوراکشد غریق خروکی کمان آواز کشد
 مابین سوزن بگنم این کوه قاتل او تعالی تو فیضی که است کند و ازین تیره روز
 ال محمد علیهم الصلوٰه و السلام **قعه ۳۵** مکتوبی که نصرت جنگیان مرز ابدان فرستاده بود و بطالع در آمد
 برای داد و خان نوشته است و در و اطهار خد شکاری خود نموده و جواب چیزی بدو نوشت تا فتح قلعه رسید
 و اشیای بجز از آن باشد که بعضی ازین کمبسات قبول هم شود و در آن خود امکان دارد و دیگر برای مصالح قلعه گیر
 بیعت خان حکم رساند که هر چه ضروری باشد نصرت و قلعه داران آن طرف نیز بکار و که آلات توپخانه از جزائر
 در آن جنگی و کوله و بار و تانکهای خان نصرت جنگ رساند حکم **قعه ۳۶** **قعه ۳۷** **قعه ۳۸** **قعه ۳۹** **قعه ۴۰**
 از عریضه سپید ارخان اصر شد که بی مهابت بسزاسید احمد مد علی فلک هزار می ذات هزار سوار تابندگان
 باید داد و خلعت و شمشیر و سیل رسال کرد و برای هم ارمیان هم اضافه تجویز نمود و او را ازین مشوره مسرور ساخت
 و کویل هم اگر عایت ضرور باشد باید که در نیم المولی و نیم المولی **قعه ۴۱** **قعه ۴۲** **قعه ۴۳** **قعه ۴۴** **قعه ۴۵**
 برآورده ایم و وزیران میان خوش کرده و اول ایشا ناید و اسب خلعت خاصه و خمر صبح با علاقه هم عتایت
 شده از جوایز خان خبر گیر **قعه ۴۶** **قعه ۴۷** **قعه ۴۸** **قعه ۴۹** **قعه ۵۰**
 خود و اصحاب بن یکشد رعایت امدان بر سر از مصالح خان موجودی اگر آباد خوب سر انجام شد است گویا
 هم در باب عانت او باید نوشت بخان که کور تسلی تا قلمی ساخت مصرعه چنانکه با عیب مغلسی پوشد
قعه ۵۱ **قعه ۵۲** **قعه ۵۳** **قعه ۵۴** **قعه ۵۵** **قعه ۵۶** **قعه ۵۷** **قعه ۵۸** **قعه ۵۹** **قعه ۶۰**
 بی توجهی بد شکست همچو آدم متدین خبر و اگر با هم میر سنا سپان راجان فریه کرده و قبل انجوی و نق داوه بود
 که بختن است نمی آید اللهم اغفره و ارحمه و انت خیر الراحمین بسبب فغان و رباب تنبیه مفسدان بتا کید
 بنویسد مساعدت هم مرحمت شده محل انتظار مانده اللهم خالاهم **قعه ۶۱** **قعه ۶۲** **قعه ۶۳** **قعه ۶۴** **قعه ۶۵** **قعه ۶۶** **قعه ۶۷** **قعه ۶۸** **قعه ۶۹** **قعه ۷۰**

این کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران

این کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران

[illegible]

پس چارمین نوشته انظار هر سوار این شیخ بقدر نیاده اند بر این باید کرد و افزونی نجات خرد و بزرگ صورت می
پس خط ایشان بطور دیگر عاید به پیران که او میان ضوئی خان و هند و محبت برآز نیست بدان خصمان و خصموا
فی بهم آید تهدیدی بهند و باید نوشت **قعه ۱۴۱** روح الصد خان بآن موضع زرها و اگر در این سر و مال
سخواه باین پیش زجر برانده بضم کند غلط است راز جا که وقتی می گزید منصب را در حضور استعدا و او اسب آن
نباشد و کمال نشانده همین وقت سلج پادشاهی گیر و دشت فیهای را نصیب این پای باقی نگیرد علی حضرت
طاب ثراه برای زجر برانده تقید بسیار سیکر و دوزخ جلیلهای شمرید و شدید تئین نموده زرها را بمرضی بول می
یا و داریم که وزی از جعفر خان را یا میکه منصب است سرفرازی داشت و غسلی نه نشانده اشر فیها گرفته بودند
خان کور از دوزخ غسلی اند که تحویل زرها می جبرانه هم باو تعلق داشت بد شده در این اواخر او کمربست آنحضرت
برادر نامهربان فرمودند که بعد بر فاست دیوان هم صفا و بد و داروغه را از خان مذکور و شاله بداند **قعه ۱۴۲**
پیشکار صبد الصد مستحقین اگر بخصمی آر و مگر غرضی در میان دارد و منع کند که دیگر چنین نکرده باشد **قعه ۱۴۳**
امروز تربیت خان برای دوسه سنگباشی که درین یورش ترو کرده بودند عرض نمود که دوسه سرج صبح
عنایت شود و بخان مذکور باید گفت تا آنکه عمر و رفاه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافتن این قدر
نمیداند که این جماعت درین غم نیستند که چنین عنایت در باره ایشان بطور سبب بیخه موقع برای خاطر او
و دلبری کار پادشاهی محبت شد و بخواه خان خواهد رسانید **نیمه الاند او والتا پیداما آئیده** و حق سنگباشان
چنین عرض خواهد کرد و اگر کسی کار پادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود
بافعام خلعت و نقد و صورت سخط شدن اسب بکار مقرر و الا بعطای اسب سرفراز و دلخواش کرده خواهد شد
قعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج به تئیس است زیرا که برای احتشام قلعجات گرفته است از خارج بسمع رسیده که از د
حساب کسی نموده و سواغ نگار یا نگار بیکند و بنود برای این مقرر نموده شده این جماعت با غرض نفسانی کار را
عمده پادشاهی هم میکنند و روی دیاه نموده و تحریر اخبار تجا اهل میانند قلعهای مستحکم بقتل بفسدان بزرگ
و نگار اشتن عیسوی خان انچه هست اگر از اول خبر شود هرگز تا با بنجان رسد بعد غل بگیرد این برادر دوده بان
که از بی گیری کشد و باید داد و بظاہر او لشکر است بخان کور سبب اعلیٰ تهدید بد نوشت که این صحت خبر

[illegible][illegible]

سید خورشید احمد خان صاحب
فرمانبردار عالی مقام
نور علی خان صاحب
میرزا محمد علی خان صاحب
میرزا حسن علی خان صاحب
میرزا حسن علی خان صاحب
میرزا حسن علی خان صاحب

باینمی بوقوع آمد و چو دیال کار نظر داشت طلب چشم که نخل هر سید زنده قلمجات خواهد بود و در آن
نام و آن غایب باشد از آن وقت شما کجا خواهید بود و قاپوچیان اگر طلب است که در کارها نیست و سیدانیم که بی خیال
در مکان از جهت غرض خویش کارهای اینست که فی الحقیقه کار دست بر هم نمودن بزرگی و در روز جمعه
مجاذبا یا مال کردن که در همین آن تقویت کفا خیر است اینست که ام موس نکاح است بهرالی قبضه و وصل
طلب تمام چشم گرفته اند و در صورت خلاف آن سزای غایتان معاونان بی میان بر خود لازم دانند
که و آن اندک لایقند که گید خاستن **قعه ۱۲۵** اینست بدستی مجبور غایت اند خان از حضور مقرر شده و
چه کرده مصرعه هر خبر که در مکان نکاح است قوت مقادیر هم نبوده چه که زیاده است اما اگر چنین بود
چرا بخواسته نیاید اگر نخواهید اندام خود میدوید و با هم از طرف خود تاکید می نماید **قعه ۱۲۶** مهتاب خان
سید را با وی ظاهر و لاهور و گزشت و غیر از بیره که بدین محبت و طریقت کرده و در ویدار و بدیوان بیویات
بزرگاری که اموال و بهوشیاری دانست اری تمام خط نماند که بیت المال حق عبادت است خلیفه امین نوکران
گاشتهای خلیفه اند جز مستحقین و مستحقان دیگران را در آن نصیب چه حساب **قعه ۱۲۷** محبت خان مرزلباس فاخره
پوشیده بحضور آمده بود و در آن جلوسه تقدیر و از داشت که با بنظر می آمد بحرم خان فرمودیم که دو کره از دهن آن
کوته عقل و در کند آن فردی با و گوید که دهن من بتوریکه در حضور مقرر است همان قدر داشته باشد و الا قدم در خانه
نگذار و در باید که الفت بالباس ساده پر کار داشته باشد و رعیت و تکلف خاصه زن است بهمانهای زیاده
در نهایی گیریم مناسب این مقام بطریق معطیت بخوش او باید خواند **قعه ۱۲۸** ماکه پان بنحوریم این کافا
هم رنگی دیگر گرفت و آید از خانه هم آفتاب نیست بهوشیاری و جزوری دار و عمارت است که بعد وقت جمعه جا
کار خاجات عمده خود بوزن آراسته دارند تا وقت کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاس است مزاج و پاکیزگی طبع
آنها برامید اگر در دو و همه مردم بنندگان شان و لب خداداد ما معلوم کنند و در وقت و شکوه او سبب شود
تاوان بنیان است گزند بهیبت بهیبت عمومی فقر این همه مباحات و حاجات و احوال و سبب الارباب
عاقبت جواب شکم که در باب بنامه و در اخلاقه مباحات خاصه و شده خوب نوشته اند که میباید شکوه و
قعه ۱۲۹ فدوی رگه وزارت خان عبدالرحمن رگه شست برای دیوانی مالو چند هم نوشته اند

[illegible]

[illegible]

خدمت کرده باشند که شایسته است که این دو را حیا نیکو رانی جهات دیوانی بود و بیگفت که کار سرکار و آلا کسی با غیر خود
که چه کار وانی و دماغ معاطله آرائی داشته باشند علیل غرض **قوس ۱۵۱** آن فدوی امدار المهادم حسب حکم
قضا جرایان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیک نام خان ابرض رسید که شهاب سر سپرد دیوان قدیم خود برودند
فهم و دکائی سادارید مختارید محالاً با فضل خان و میرزاوی مزه نمائند عنایت شد خان را واسطه اطلب
ایشان کردیم و بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان درین نظامت کن در روح افتد خان منگام صوبه و اسر
حیدرآباد مصدر بعضی اوهای نامنا سبب بود و در مصلحت چندی معایت و اشتیاق و آخر نظر بر قدم خدمت با آنها
در ساختیم از زبان حضرت شنیده ایم که عرش اشیان اکبر پادشاه روزی میفرمودند که تو درل برای
نقیض و قطعی هر ملک مال شورید و او اما غرور و خوش بینی آید الوافضل با و بدو شکایت گویند آغاز کرد جواب
یافت که نواخته را نمیتوان برانداخت لهذا با آدم کار چارناچار باید رفت و خدا را راست مسلم نریگی اطلب
که جرم پسند و نان برقرار سید **قوس ۱۵۲** خان فیروز جنگ کار خود را تمام گذاشت با وجودیکه فرزند
از برهان پور آمده بدیدنش رفته روانه برار شد و لفظ سیال را که مینویسد از نوشته کبیل معلوم شد میخیزد
درین دوه نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم و بنیاد که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد **قوس ۱۵۳** محمد باقر و غه
کبری دیوانی در گذشته شکار خان از زبان مردم عوام است و روزی در سواری شنیدیم که این به نسبت او
مردم چه قدر بد بیگفتند و گفتیم که او از شرارت بیایان از قدرت باز آید سود نکند و جزائی اعمال حقست خود
که بر سر آن رفته چه گذشته و بر سر این رفتنی چه خواهد رفت و نفس آواره نمیکند و که آدمی عمل صالح بکنند و از عصب
بردارد و اگر نه همه میدانند که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلم بر تر از آن گرسنه را خدمت و اودن عزت را
و دیده و دانسته از عهد باز پرس آن که در شکست بر آمدن مشکل چه جای یقین داشتن جا گیر باید و او را با خدمت
نباید و او مصرعه داد و او از دست غفلت داد و او بد غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکائی حیده برود
مستم گردیده برادرش ضرورت بدیت این مردانند اینها صورت **قوس ۱۵۴** علیجاه تمام طلبید و سرکار
جملای منبذل مزاج مختل اقبال باطل دارند ایمان کو و اسلام کبار **قوس ۱۵۵** عالیجاه تمام طلبید و سرکار
دارند التماس نخواه برگشته بودی کرده اند باید نوشت یا بویل گفت که تهنه طلب ایشان اگر خواهد ماند چه معنا

شده است و به موجب این سند
میدانید و باین جهت
فهرست فزایش نموده
وارد شده است

[illegible]

خواب آنا خواب دهر
خاست گریزند چرخ نشد
کوبان شد یا نخواست
کوبان شد و دوا

۳۹

غسلت از آب و غار است

پیشانی و چہرے پر بڑا ترن
خود اور دین و اخلاق

ایں خوشنود، علامہ اسے
صورت مردان، ہستیا، عام

[illegible]

غزالہ چوہدری کوہ در حرکت در قمار آمدہ باشد ۱۶ اہم

۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰

بازماندگان در میان خود را بر سر و گردن خود نهادند و در میان خود کشتن را فرمودند و در میان خود کشتن را فرمودند و در میان خود کشتن را فرمودند

بازماندگان در میان خود را بر سر و گردن خود نهادند و در میان خود کشتن را فرمودند و در میان خود کشتن را فرمودند و در میان خود کشتن را فرمودند

قصه ۱۶۳ حضرت جنگ بی بود یک پسر چون که رفتن کرد که مهم بود تمام محبت حضرت
همین کار شد و احمد صورت یافت مانع می که درین سفر خیریت تر شده و میشود و در آن بر خزان هند دست
سلفها کلی طلب طلبداران شده و میشود و در آنجا که فتنهای عظیم بسیار شنیده میشود و زیادهای بود که بی
بتعلب متصرف نیست و نیزه سیوا بر سیوا چینیست و ملکش طلب از چندان است و کام ندارد و حاصلش بخت
سیدی سمو و خان توفی مفتیاد و شتا و ملک نیست و چو او بصره را و باشد حقیقت ملک تدبیر می از
وزنای خود که داد و خان باشد و تفاسیر نماید چرا اغانی و قافله و در **قصه ۱۶۴** خان حضرت جنگ
ارباب کا قمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از اینها تواضع آنها از اول آنوسته آید و سفاکان
در فتنه و اوان باک ندارند یعنی آن دریا بخشدین بخل بخواد خلافت و مرست و شوار و نمیدانم روز جزا
خواهد که شست و بعد ازین بر سر بندهای خدا صیبت خواهد شد و در فکر شنبه تلخ دار و جمعه اطفال
عشرت امروز بی اندیشه فردا است بحال ارباب کار و دوی لا اعتبار را در همه حال هر اسان و ترسان باید

قصه ۱۶۵ در خطه اصفی و الامان با گرفت رقعات بنام میرزا صد الدین محمد خان صفوی بخشی دوم
میرزا بخشی اخلاص کیش پنجابی منصب و صد و پنجاسه سرفراز شده و در دیوان تسلیات بکنار
میرزا بخشی و محاریر اهرم خاکی نیک منصب هزاری و دو صد و پانصد سوار خطاب میرزا خاسنه و عطای
ده هزار روپیه بخرمن بیک سینه عز و افتخار انداخته و حسب حکم شعرا و عطا امان و بکار و من و عطا و اس
فاجره علی امیر **قصه ۱۶۶** بنام عاقلان قلعه و اصبوبه دار خلافت شاه جهان آباد عرض داشت آن بیکم
از نظر که شست از راده گوشه گزینی و استغای منصب شسته است هرگاه گوشه خاطر اقدس که منظور نظر خاص
و پرورده لطفهاست با سپرده باشیم دیگر که ام گوشه بهتر ازین میواید و در صورت سبالغه بسبب منظور
داشته التماس آن قدیم اخذ و راجه پذیرائی خواهد شد و بیک هزار روپیه در ماه که دو و زده هزار سالانه میشود

قصه ۱۶۸ تقدیر خواست بنام حمید الدین خان بجا و حمید بداند و حرف چند روز است که شاه عالیجاه
عرض نمود که شمس جانی نمند حمید الدین خان امیر خان و نعم خان کفیم **قصه ۱۶۹** خان نیکزاد است
با کسی شمس نیست و خان حمید سم شاید نباشد و احوال نعم خان برین علوم مجهول و باری فکر خود

بازماندگان در میان خود را بر سر و گردن خود نهادند و در میان خود کشتن را فرمودند و در میان خود کشتن را فرمودند و در میان خود کشتن را فرمودند

بازماندگان در میان خود را بر سر و گردن خود نهادند و در میان خود کشتن را فرمودند و در میان خود کشتن را فرمودند و در میان خود کشتن را فرمودند

کوید از حال خود چراغ غایت و مقدمه موت خود همانست که الموت قریب من شرک المثل و اقرب من جبل النور
های افسوس افسوس بیت گمنامی دست گاهی دل گاهی نام رعیت میری ای عمرتیم که و نام
اگر مناسب با عیالجا به بسیاریم و اگر در کتب باشد صفا و بهیم تا و زمانست این فانی خدایت کند هر چه
رسد بنگار و با عرض نماید **قصه ۱۶۹** بنام عنایت آمد خان میرزا ابو الوفا حاضر بود که در ویشی ساد و دل
آمده چیزی ای عیال خوست گفتم فقیر را بعد از کار فقیر دل بریده و گریبان ریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند
نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد و در جهان این میوه هست این صورت پرستانش و نفس و از قلوب
میگویند اللهم انی انت اعلم نعمی نعم نعمین این آیین این **قصه ۱۷۰** درایت کمیش و اخلاص از پیش از اسلام
آوردن خیلی بر خود مینازد نجس است حال و این مخصوص چنین نارسائی مزاج و مین را با عیالجا به چنان
نمایشه باید گفت **قصه ۱۷۱** نجس نیست و باز نشانه بساز در نه خود را نشانه ساخت
زیر کان زمانه میگویند زیر کس بازمانه ساختند خدا گوش شنوا و چشم بینا و با و
و اسلام علی اهل الارشد و الشهد و سلو کیک این کورگان پادشاهان زده کردند او شنیده باشد چه کنیم خود کرده
درمان نیست و با طبق عرفان این حکمران حکم کردیم و گونه اجازت و تسکیر کردن و اویم معلوم بود که آن
بیدینان آنقدر جرات بهم رسانیده اند که مخصوص پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت
بان سعادتمند نمود و غلبه با باقی صحبت باقی انشا الله تعالی می فهمیم با فضل حسب الحکم بنام فرزند
عالیجا به نوشته زود و با علی بیگ بد که حسن بیگ ایران کار چکه کور را رعایت خوشی فضل اجل تعمیر شد
سکینه آنجا تو آفر فریادی کنند و سر بر زمین می زنند می گویند عصر اگر تو می نهی و فرزند آدمی است
خبر از واکالی این چکه از جا گیر ایشان تعمیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت آسمان و دریا
ایمان صاحب جاگیر رعایا و حال امن گفته اند و یوانی کردن سان این بودن مشکل و بعضی حالات
حصه سپاه شام و طرابلس است آدم خدا ترین آباد و خار چیده و فهمید بنیران فکر سنجیده ز و تعیین نمایند
که از روز جزای ربی الله ما و شما شویم و عاملان خویش و برادر دیوان و واقع نگاران ابنا می جنس این
فوجد زبانشد **قصه ۱۷۲** درایت است زین تم تجوید که این با می بریاضیکه پادشاهان زده کا بخش محبت شود

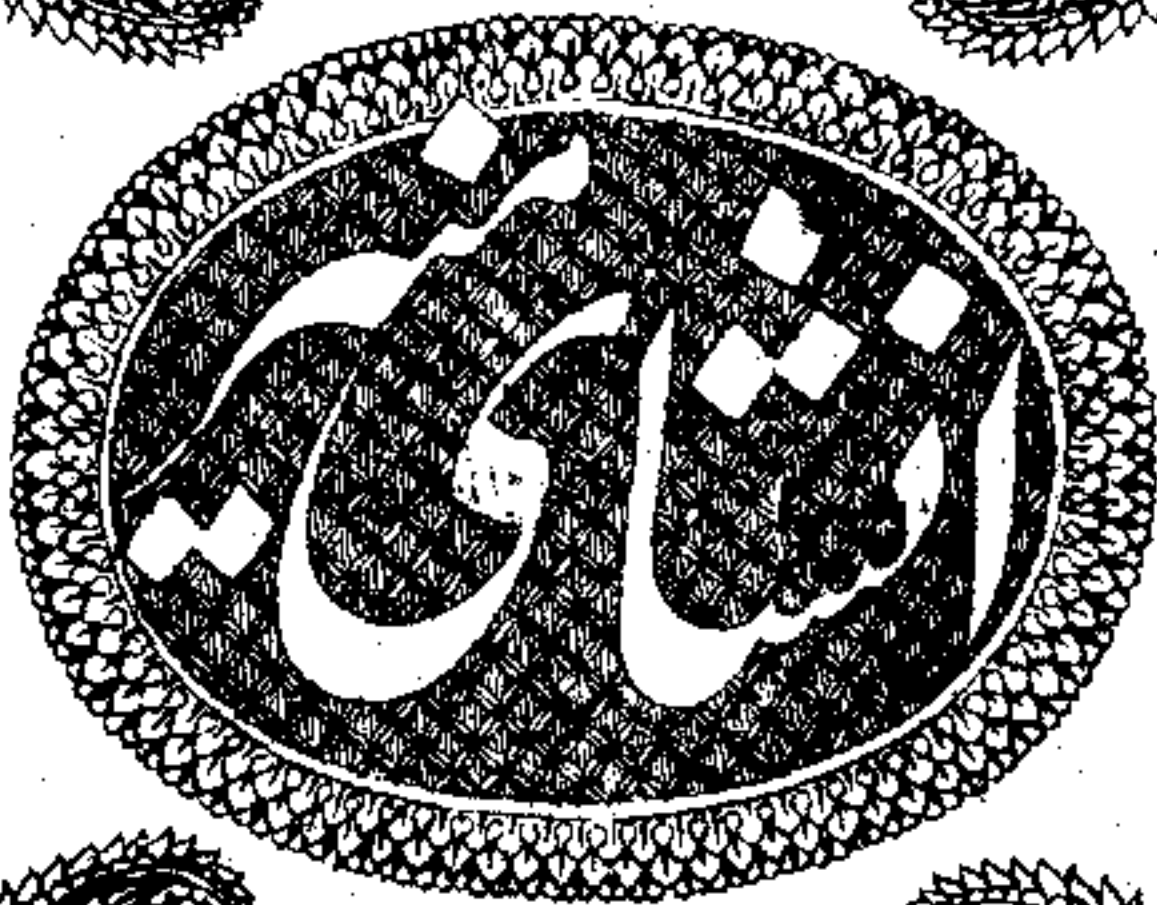
۱- مستقیمت
۲- ایام خلوت و کردار
۳- ساقی پادشاه
۴- اعیان صفائی با ما پیچیده
۵- حاصل کمال است
۶- خیریت و شایان
۷- غلامان و بندگان
۸- بندها و بندها
۹- بندها و بندها
۱۰- بندها و بندها

[illegible][illegible]

چنانکه اگر پدر حیالت و معیلتی کنند شاید که اگر هم الا که این که می کنند اما عالمان را چه پدر است که با او از بلند گفتاریم
و باز میگویم که ما را در حقائق حق و رفع تعبدی متعبدی رویدگی هیچ یکی از فرزندان نیست تا برگیری چه رسد
به هیچ مرجع بهر امیر که هر محنت شده غیر از روز مبارک که کیش نبیند و دو بهمان اکتفا کند و از خود و سازد و
افزونند عزیز بها و بنا بنویسد که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد چیزی که یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد و همراه بفرار کرد
خواهد رفت همین موزیک که عبارت از باقیات سالک است هر روز خود را فروای قنکان باید دانست و عاقبت است که قنکان
که بین لایضی الاستیقا است غنیمت بلند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند فرمود بعمل آید و حال را زنده و آینه را
پندار و در هر حال را روی در دست نیست و آینه را روی در آمدن فردا سعدی همه روز پند مردم

بِمَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

محمد امان بعد از آنکه اخلاط را مندرج نسخ سابقه تقابله نسخ صححه بار دوم منشآت لطیفه سنی



ایمانی مخفی لایق بولدر بن محمد روشن خان معنوی و فرست برادر معظم محمد مصطفی خان بزرگ

مطبعه صدری و فنی در کربلا
در کارخانه اول کاتبین مطبوعه

روشن گشته که والا گوهری از نجه امید ساحل مقصود بر آید که چون گوهر شایسته تاج ابد است و بلند آخری از طبع
اقبال باقی مراد رسیده که چون آخر سر او از ختمی است الهی طلوع آن آخر تا بند چهره جایون باز و ظهور آن گوهر از زنده عباد
نشاط و رضا افزون شود و جایون طالع که دلیل سعادتش از غیر وزنی نیست و فرزند نه ختمی که تا پنج و لاوتش از

فرخ خالی کو اکب و شمس

نہ از موکت نخت و سعادش پیش

برآمد اختر امید گو سپہ سال

کتابخانه اوقیہ گاہ زوہم

زبانِ گنیم کلیدِ درِ مبارکباد

ہزار قافلہ قدر و جاشان و نیال

نجابت از رخ نور انبش شد روشن

رہیں جنبش گہوارہ اشجیا شمال

کہ گوہی شدہ طالع : مطلع اقبال

رسید کو کینہ سخت گونزایست از

سعادۂ از خطِ پیشانی من گریزِ قیال

زہری سعادت ایسے بڑھوسانِ اختر ہے

باعث شرف کنا او گردیده و خشی دولت مهدی که بدینگونه گوهری در صدفش جاگزیده و ایہ را چنان ماه مراد کنا آمد که

سروش با سمان فروغی آید و مندا خندان نشاء است داد که یا شتر بنهر بنهر شدیت
تا کند و ایگی اوز میهر بدهر

فلک آراسته گهواره زربین بلبل * از شریف خلعت خاصی که ازین جشن عام باین بنده ملی سرپا رسید و مقرر از

شده تن بمعاشرت در داده و کمربسیاس گزارم هم میان جان بستیت

و شادی بکنجید و درین

مکتوب حضرت والا غفرلہ کہ ماہ ہمت راج سہ ماہہ اندوہ شدہ کار خود دست تقدیر داؤد دل رازنگ و بوی

گلشن چهار باغ غنچه وانی بسند و موه ادا می گفتند و گل کردانی را بسند و ماه و شمع و عطر و زنگارانی میسوزند و درخت از

نوع حیات مستعدی را از فرزندان خود را از انبساط روی از دنیا گذار و میگردد و چون از دنیا گذارند و از دنیا گذارند

رو و سادات ائمه ^{علیهم السلام} می رسند از این بزرگان نقیض بر آید و از آنجا که بعضی از این بزرگان ^{علیهم السلام} می باشند

مستطاب منكم في هذا اليوم المبارك الذي هو يوم الجمعة العظيمة
التي هي يوم القيامة واليوم الذي لا ريب فيه ولا شك

یہاں سے یہاں کی مسند پر بیٹھیں گی مسند کی طرف سے ان کے دروازے ہیں اور وہ یہاں سے

وہی کہ وہ خود بخود اپنے اہل بیت سے الگ ہو گیا۔ اور وہی کہ وہ خود بخود اپنے اہل بیت سے الگ ہو گیا۔

عالم سارہ محبوبہ سر سبز بنی جہاں کے لڑکے پہر جہاں بیک ان سخی کہ روئے ایمان و بار

میشد جانش سرِ لطف نامد از اجمال و در بعضی اوقات صورت واقع پس از شروع در این نه الهامین تکلیف

اول از طاعتی داد و دو وجه آن بخانه کشید و می در خاطر چون آتش تیری در دم در اینینه نمودار شد و بود بوی آن و سبب است

که ناگاه جبر رسید که خلوت سین تنی حیات پرده لژین، موج کبریا بانوی زمگاه و ارم و جان و همشده شهر مهر و الاغش

خورشید مایه بلند اختر پیرایه محبت آموز خدایان خلوت فروز عصمتیان رسید و کرد از زهر و شال میس

۱- فیض بنیاد
کیسوی غنی بنیاد
و قدور و کمال بنیاد
در باب و اشغال
آن گداز از دست او
بالای آن
علی کوکب
بنام و پرده دار
از دوازده و پند سال
با فیض بنیاد
شماره و شصت
چهارم

چون تار ساز رشته دراز داشت اما چون خرطنبور آفریدان رشته در گردن شان خواهد افتاد و بعد مدتی که آن رشته
ناسازان درست کرداری این مینوارا کو چک و بزرگ میدانند چنانچه والا مقامان مجلس هایون شاهنشاهی خیر
از اصل این شعبه آگاه نیست آنکس که کند سیر مقامات سلوک چون دایره و پوست سخن میگوید
سخن نمک که غیر از پاس نمک ای بی گلی ازین نمک و ده با اعتقاد و سز و ده عم شورید گویان نمک و از نمک
چون یک گلی این مینوارا دیدن بران جا وید و ها چنستان گیتی که سایه الطافش از سر فیض یابان کم مباد و آشکار است از
با و پیمانی هرزه در این نمی نیست چراغ مهر اغم نیست از باد آنچه که از روی لطف و ریا نیست
صوبه داری صوبه او را به نگارش یافته بود باعث پاسداری این شناسایی پایت اگر دید الا حال فرمان الا نشان
فرمانروایی گیتی رسید است انشا الله تعالی بعد از رسیدن فرمان هیچ وجه سر از خط فرمان نخواهد پیچید
فرمان پرست رسم آیین مارا در آنچه ما گل نافرمانیست با اینکه صورت حال بنگاله در آینه
پیش بینی معاینه شد الا چون نافرمانی قبله خویش کردن کفر اعتقاد بود بجز پذیرائی چاره ندانست الحال نیز
استثنا امر خواهد بود با عی و انا اقبال یار اومی افتد چون عقده بروز کار اومی افتد
میگرد و آب کو هر از زنده هر که که گره بکار اومی افتد اکنون این مهر گزین بجانب کبرگر
منازل نور و شتاب بعد از شرف حضور آن والا آخر برج کامکاری از گردش سپهر چه آشکارا گردید است
آسمان از جو تاریکی خاطر نم کشند شیشه امیب خلد تا بدیش ازین تا پنجه خورشید بالا و است آفاق است
آن الا دستگاه قوی بلند باد مکتوب خدا یک صاف دلان را چون آب صفای درون برون بخشد و مکتوبت پرستارا
چون خاک بغبار انگیزی مائل گردانیده آن نیک شربت پاک طینت اتوفیق صفای پیشی دما و از کدورت باطن
رانی خشا و نامه گل آینه که هر سطرش از غبار خاطر شاه سخن را بروی شیشه ناکست سید و سوادش سر و آینه اش افزا
دید و حیرت زدگان روزگار گشت سبحان الله عجب مانده است و طرفه روزگاری که هیچ کی برده و زمین نیست که غبار
باشد و هیچ خاطری و زیر آسمان نیست که سر گرم فقر و آذاب بالین همه صاف دلی از جاب عقده و پشانی دارد و آینه
با آن روشتن و تکی کار بر عکس میکند و خویشان از پیوند هم چون برگهای غنچه گرفته اند و آشنایان از پهلوی یکدیگر چون
شاخهای منبل و مانع آشفته دارند حرف گیران سخن چین در آه و گریه غلانی گشتند و عیب جویان
بی از دم اگر همه تعویذ دوستی است جز بر ورق آهونی نه پسند نیست نیند این آزادگان هم از
نسیم راز جابست جا و در جوار انبیا زمان بگردان بران با وجود بیوگی با هم اندیشه کجی دارند و باید چشمها

بغضتین بے بسی کر آئے
کہ اتفاق جمع افتاد
نہشتے زمان ببری ۱۱
مستقل بکرم
ہم از سر نو باشتاد
عہد بنی کما
بہشت چکر شکر ۱۲
ششک گر دوران
وہابی موسیقی

نشان مومنی درین سال
که بان موسی کارند
کف و آن بر گلی
یکند ملک شعیبی
خلاف و قتال کرد
آینه نماید و بر عکس کرد
آینه کند که از انعام چه اگر
قتال دوران نماید چکار
است و بدین اینام
یعنی خلاف شد

اول روز چهارم

امیدست که چون نظر آن مردم ویده مردمی در ایند کمالات معنوی که غیب و اندر موه سوز و زبان صاحب معنی خواهد شد
 و وسیله این خواهند گشت که نام این اسجد آموز و ستان نادانی از حاشیه خاطر آن گروه فضائل محو گردد و ناخود
 انجمن انفرادی سپهرت و صبح فروغ اندر موه کوکبه آن اختر بلند طالع کامل نظر از حدیث و مکتوبات همواره کوکب نعت
 درجه دولت بدرج اقبال و حاج اجلال متعاضد متعالی با و چون ملازمان را از کمالات اشغال و عدم فرصت
 متفقین آن نیست که بفقرای تکلیف سکنت و نامرادی توانند پرداخت و بنابر آن این فقیر با وجود سبیلای شوق از اختصاص
 شرف حضور محروم و از کتاب سعادت ملازمت مایوس میباشد از آنجا که حضرت و ارباب عطایا ملازمان را بطریق
 خلق کریم کرامت فرموده است باظهار عاجزات نموده بوسیله اخلاص اعتقاد که از مبادی حال و خدمت سزا
 دارد و معروض نماید که اگر چه این فقیر راول از تعلقات دنیوی بقطع گزیده است لیکن چون آدمی را در نشاء غری
 از وجهیست گزیده نیست بنابر آن مرکز خاطر فاتر چنان گردیده که ملازمت بندگان حضرت ظل العالی خلد الله له نموده
 کامیاب مقصود گردد و چون ادراک این سعادت عظمی بی پامردی و مایل محتاج الوقوعست ابرام استعدای این نیاز
 آنست که معنی میامن توجه عالی که اکسیر سعادت و سرمایه حصول مقاصد صورت معنویت از قوت بفعول آید
 چون ملازمان را از وفور نکته دانی و کمال قدشناسی با سایر ارباب سخن و صاحب این فن توحیدست انحصار معنی
 که از ویرایز و خدمت عالی نسبت ارادت بندگی دارند ناچار این گستاخی جرأت نمودم که درین مدت صد هزار بیت
 کما بیش در شیشه نظم کشیده فی الجمله مضمون این بیت صداتی حال فقیر نیست کس جوهر من نمی شناسد چون
 مانند گهر در گره خویشتم زیاده در از نفسی نمودن از قانون ادب و دست ظل عالی لایزال مکتوبات
 چون حران خورشید سپهر قدشناسی نسبت باین ذره خاک سار بدرجه است که دقیقه ازان در حوصله بیان بکنجد
 لاجرم بذروه عرض ساینده می آید که اگر چون غنچه سوسن چندین زبان از دامنم بر وید و از سبز زبانی جوهر سخن گل
 کند برگ پاسداری التفات آن صاحب نمیتوانم آماده ساخت و اگر اندر شمع از زبان چرخ چندین سوزاید و برود و در شفا
 سپید شود و سربوئی از عهده شکر گزاری لطف آن خداوند نمیتوانم بر امل از آنجا که این نیازمند مانند نقطه انتخاب از
 اهل روزگار گوشه نشین است و چون معنی بیگانه آواشنایان این زمانه عزت گزین مصرع هیچ دی نظر را شناسنا
 نمی سازد و با حاجب هیچ بیتی بهارانی پردازد و الا باین استاده که پیشش چون زمین سخن معنی نیست
 و درین چرخ و فیض دلاوریست مرا با خاک در گاه تو کارست خط پیشانیسم خط عبادت
 بندی بخش بی همتا گوا هست و دانش آموز فطر تا آگاه که بجز تکلیف نامرادی بخش آستان الا که تکلیف گاه و در شفا

عظمی استعدای این نیاز
 از ویرایز و خدمت عالی
 نسبت باین ذره خاک سار
 بدرجه است که دقیقه ازان
 در حوصله بیان بکنجد
 لاجرم بذروه عرض ساینده
 می آید که اگر چون غنچه
 سوسن چندین زبان از دامنم
 بر وید و از سبز زبانی
 جوهر سخن گل کند برگ
 پاسداری التفات آن صاحب
 نمیتوانم آماده ساخت و اگر
 اندر شمع از زبان چرخ
 چندین سوزاید و برود و در
 شفا سپید شود و سربوئی
 از عهده شکر گزاری لطف
 آن خداوند نمیتوانم بر امل
 از آنجا که این نیازمند
 مانند نقطه انتخاب از اهل
 روزگار گوشه نشین است
 و چون معنی بیگانه آواشنایان
 این زمانه عزت گزین مصرع
 هیچ دی نظر را شناسنا
 نمی سازد و با حاجب هیچ
 بیتی بهارانی پردازد و الا
 باین استاده که پیشش چون
 زمین سخن معنی نیست
 و درین چرخ و فیض دلاوریست
 مرا با خاک در گاه تو کارست
 خط پیشانیسم خط عبادت
 بندی بخش بی همتا گوا هست
 و دانش آموز فطر تا آگاه
 که بجز تکلیف نامرادی بخش
 آستان الا که تکلیف گاه و در
 شفا

مکان بودن نظر

نظم از زبان

نظم از زبان

نظم از زبان

نظم از زبان

نظم از زبان

